

دلالت‌های فرهنگی زندگی مرزنشینی: مطالعه موردی شهر نوسود

آرام نوری*

محمد سعید ذکایی^۲

چکیده

همواره اندیشه‌های ناسیونالیستی و نابرابری‌های اقتصادی-فضایی تلاش کردند سویه‌هایی از جهان مرزنشینی را آشکار کنند، اما این نوع «آشکارگی» برای جهان مرزنشینی هستی مستقلی قائل نیست و آن را در تقابل با جهان مرکز‌نشینان بیان می‌کند. در نتیجه این نظریات، آن گونه که باید به معنای در جهان مرز بودن دست نیافته‌اند. ضمن اهمیتی که این نظریات در آشکار نمودن سویه‌هایی از در جهان مرز بودن دارند، این پژوهش درصدد است تا با در نظر گرفتن هستی مستقل برای مرز، چیستی این جهان را از جنبه‌ای دیگر آشکار نماید. در نظر گرفتن هستی مستقل برای مرز بدین معناست که یک پیش‌زمینه تاریخی آشکارگی مرز را برایمان فهم‌پذیر می‌سازد و به نوبه خود نیز مرز مسبب آشکارگی هستنده‌ها و جهان پیرامونش، در معنای انتیک و انتولوژیک به گونه‌ای خاص می‌شود. روش این تحقیق تلفیقی از روش اسنادی-تحلیلی و پدیدارشناسی هرمنوتیکی ون مانن است. واحدهای نمونه در این تحقیق با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده‌اند که پس از انتخاب ۱۸ مورد به اشباع نظری رسید. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که اندیشه «برساخت» ملت شرایط آشکارگی مرزها را فراهم ساخت، اما مرزها بعد از شکل‌گیری، به نوبه خود بر نحوه‌ی آشکارگی هستنده‌های جهان پیرامونشان اثر گذاشتند. مرزها مسبب آشکارگی جهان پیرامونشان نه چیستی خویش بلکه به صورتی دیگر می‌شوند. «تاپایداری»، «نامنی»، «دلهره‌آور بودن» ساختارهای وجودی هستنده‌های جهان مرز هستند. هم چنانکه مرزها جهان پیرامونشان را به شیوه‌ای خاص آشکار می‌کنند، بر «دازاین» مرزنشینان نیز اثر گذاشته و مرزنشینان را به‌عنوان مردمانی «نگران و اقامت ناگزین» آشکار می‌کنند.

کلید واژگان: مرز، جهان مرزنشینی، هایدگر، پدیدارشناسی.

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۵/۰۴ - 2020/07/25

پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۸/۱۰ - 2020/10/31

۱-دانش‌آموخته کارشناسی ارشد گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

aram.noori18@gmail.com

* نویسنده مسئول:

۲-دانشیار علوم اجتماعی، گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

مقدمه

پدیداری مرزها هم‌زمان با شکل‌گیری دولت-ملت‌های نوین تحت‌تأثیر اندیشه‌های ناسیونالیستی است. تا قبل ظهور دولت-ملت‌ها در عرصه سیاسی، امپراتوری‌ها بر گستره گیتی حکم‌فرما بودند. گستره جغرافیایی امپراتوری‌ها را مناطق سرحدی از هم متمایز می‌کرد. سرحد در واقع، منطقه‌ای حائل بین دو امپراتوری بود که بر اساس شرایط تاریخی و بسته به میزان قدرت هر یک از امپراتوری‌ها، یکی از آن‌ها بر آن حکومت می‌کردند؛ اما شکل‌گیری دولت‌های نوین و رواج اندیشه‌های ملی‌گرایی و ناسیونالیسم شرایط تدقیق مرزها را فراهم آورد، زیرا مرزها گستره‌ی سرزمین را که یک ملت در آن ساکن بود مشخص می‌ساخت و اکنون دولت‌های جدید با استفاده از ارتش‌های منظم و نظام‌های دیوانسالاری و نیز فناوری‌های نوین به‌آسانی می‌توانستند تمامی سرزمینشان را مدیریت کنند. از این زمان به بعد مرزها به‌عنوان عواملی انضمامی در زندگی روزمره حاضر و گشوده شدند و بر نحوه در جهان بودن یا به‌عبارتی دیگر، نحوه کنشگری مردمانی که در مجاورتشان بودند اثر گذاشته و خود جهان جدیدی را ایجاد کردند. برخلاف سرحدات، در مرزها مرزبانان و میله‌های مرزی شکل گرفتند و به‌مثابه یک سد محکم آمدورفت‌های سابق بین جهان درونی و بیرونی کنترل شدند. شیوه جدید معیشت مرزی در صورت‌های رسمی و غیررسمی شکل گرفته و مرزها به آغازگاه شروع جنگ‌ها و میدان‌هایی برای مین‌گذاری و خمپاره‌های عمل‌نکرده تبدیل شدند. اندیشمندان جامعه‌شناسی و سایر علوم از جمله نظریات ناسیونالیستی و نابرابری‌های فضایی-اقتصادی (نظریه قطب‌های رشد، نظریه علت فزاینده، نظریه توسعه نامتوازن و نظریه توسعه قطبی شده) تلاش کردند تا ذات و معنای مرز و در جهان مرز بودن را آشکار کنند. هر یک از اندیشه‌ها زمانی که واژه‌های مرز و مرزنشین را به کار می‌برند در بیان این واژه‌ها به هستنده‌هایی می‌اندیشند که ذات یا چیستی خاصی برای آن قائل هستند. برای مثال در نظریات ناسیونالیستی مرز را به‌مثابه خطی تعریف می‌کنند که حدود سرزمین یک ملت را تعیین کند و مرزنشینان را حافظان و نگهبانان مرزها می‌دانند. مسلماً یک چنین رویکردهایی برای فهم هستی جهان مرزنشینی بسیار مهم هستند و هرکدام سوبه‌ای از زندگی در این مناطق را آشکار می‌کنند؛ اما لازم است از سوبه‌های دیگر نیز که برایمان پوشیده هستند، به معنای هستی مرزها بنگریم. هدف این پژوهش، آشکارسازی معنای هستی مرزها و در جهان مرز بودن از نظر مردمانی است که هرچند بیشترین درگیری را با این پدیده داشته‌اند اما صدایشان به نسبت کمتر شنیده شده است. مردمان ساکن در مناطق مرزی، نخستین شهروندان واقع در یک قلمرو سیاسی هستند که با هرگونه تحول ایجادشده در واحدهای سیاسی مواجه می‌شوند. این تحول می‌تواند شامل طیفی وسیعی از دگرگونی‌ها، از تصمیم‌گیری‌های سیاست‌مداران برای افزایش یا کاهش همکاری بین مرزهایشان تا وقوع جنگ را شامل شوند. بازتاب این دگرگونی‌ها بیش از هر جای دیگری، در مناطق مرزی قابل‌رؤیت است. برای مثال هنگامی که دو کشور باهم درگیر می‌شوند نخستین نقاطی که زندگی‌شان درگیر این جنگ می‌شود همین مردمان مناطق مرزی هستند. جنگ مرزنشینان را مجبور به آوارگی و مهاجرت

به‌سوی مناطق مرکزی‌تر کشور می‌کنند، شهرها و خانه‌هایشان را ویران می‌سازد و به‌طور کلی نظام اجتماعی آن‌ها را بر هم می‌زند. مردمان ساکن در این مناطق حتی سال‌ها پس از اتمام جنگ نیز هم چنان با این پدیده درگیر بوده و جنگ هزینه‌هایی برای آن‌ها از قبیل: پیامدهای شیمیایی، مین‌گذاری، آسیب‌های روانی و ... در پی دارد. به لحاظ اقتصادی مرزها وضعیتی دوگانه دارند از طرفی، زیرساخت‌های اقتصادی در مناطق مرزی به دلیل ناامنی و دگرگونی این مناطق در طول تاریخ، بسیار ضعیف هستند و از طرفی دیگر مرزها فرصت‌های خوبی در جهت تجارت و مبادله کالا برای مرزنشینان فراهم می‌کنند و از این طریق شیوه جدیدی از زندگی و امرار معاش را رواج می‌دهند. تجارت مرزی می‌تواند هم به‌صورت اشکال رسمی و هم غیر رسمی رواج یابد. اگر در گذشته قاچاق کالا به شکل بسیار محدودی رواج داشت؛ این پدیده با تمرکز هر چه بیشتر مرز شدت یافت و قاچاق را به شیوه‌ی بسیار رایجی در آورد. ورود کالاهای خارجی تأثیرات بسیار عمیقی را بر زندگی مردمان این مناطق می‌گذارد و زیربنای تولیدی را ناکارآمد می‌سازد به‌گونه‌ای که شاهد رواج روزافزون مشاغل کاذب و واسطه‌ای در این مناطق هستیم و تولید بسیار کم صورت می‌گیرد. به‌منظور راه‌یابی به هستی^۱ بنیادین هستنده‌ها توجه به دو نکته در آثار و اندیشه متأخر هایدگر حائز اهمیت است. نخست، «هایدگر معتقد است که معنای هستی را نباید مطلق در نظر گرفت. بلکه هستی را باید تاریخمند دانست» (احمدی، ۱۳۹۳: ۳۷). اگر بخواهیم ذات هستی مرز را بشناسیم باید به منش تاریخی آن به‌منظور کشف پیش‌فرض بنیادینی که آن را آشکار می‌کنند دست‌یابیم. هم‌چنین این واقعیت بیانگر این است که معنای مرزها و مرزنشینان در دوره‌های مختلف تغییر می‌کند، حتی ممکن است مرزها پس از شکل‌گیری وجودی مستقل یابند و کارکردهایی متفاوت با اهداف وجودی اولیه‌شان پیدا کنند. دوم، «زمانی که چیزها به‌عنوان ابژه‌ها تا حدی مستقل می‌شوند، آن‌ها در ذات خودشان یعنی خود بودگی‌شان آشکار می‌شوند» (یانگ، ۱۳۹۲: ۹۱). مرزها بعد از شکل‌گیری «تا حدی مستقل» می‌شوند و در خود بودگی‌ای که مستقل از ما واجد آن‌اند نیز آشکار می‌شوند در چنین شرایطی می‌توانند بر نحوه آشکاری هستنده‌های دیگر و هم‌چنین دازاین تأثیر بگذارند.

با توجه به این موارد هدف این پژوهش پاسخ به این سؤالات است: ۱- چه پیش‌فهم یا افق بنیادینی مرزها را حاضر و آشکار می‌کنند. ۲- معنای مرز و در جهان مرز بودن چیست و مرزها ذات هستی خود را چگونه بر روی دازاین می‌گشایند به عبارتی چه عاملی مرز را به عاملی فرادستی برای دازاین مرزنشین تبدیل می‌کند؟ ۳- مرزها چگونه دازاین مرزنشین را آشکار می‌کنند؟

میدان مطالعه این پژوهش مردمان شهر مرزی نوسود واقع در استان کرمانشاه هستند. این شهر کوچک مرزی سابقه تاریخی طولانی دارد و طی تاریخ چندین بار ویران شده، اما هر بار مجدداً بازسازی شده است. در جنگ هشت‌ساله ایران و عراق به ویرانه‌ای کامل تبدیل شد اما، در دهه ۷۰ دوباره بازسازی گردید و هم اکنون از نظر تجارت مرزی اهمیت بسیاری پیدا کرده است.

1- being

نحوه آشکارگی مرز در اندیشه‌های ناسیونالیستی و نابرابری‌های فضایی-اقتصادی

۱- مرز، مرزنشینان و اندیشه‌های ناسیونالیستی

از دو جنبه می‌توان به بررسی اهمیت و معنایابی مرزها و مرزنشینان در اندیشه‌های ناسیونالیستی (به‌ویژه اندیشه‌های کلاسیک) پرداخت. نخست، مرزها در اندیشه‌های ناسیونالیستی به‌عنوان یک ابزار و منبع در نظر گرفته می‌شوند. اولاً، مرز ابزاری برای تعیین حدود سرزمین که برای شکل‌گیری هویت ملی اهمیتی اساسی دارد. به عبارتی در نظریات کلاسیک ناسیونالیسم یکی از مؤلفه‌های اصلی برای شناخت یک ملت داشتن یک سرزمین مشترک است و از آنجایی که مرزها حدود سرزمین را برای یک ملت مشخص می‌کنند بنابراین برای یک ملت امری وجودی بوده و تحت تأثیر مفهوم ملت معنا و تعریف می‌شوند. مرز ابزاری است که از طریق آن سرزمین یک ملت مشخص می‌شود و آن ملت با استناد به این سرزمین می‌تواند ادعا کند که یک ملت است. راتزل در خصوص اهمیت مفهوم سرزمین و تبع آن استنباط اهمیت مرزها، برای شکل‌گیری ملت معتقد است که «شکل‌گیری هر ملتی محصول پیوند عاطفی با سرزمین است» (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۵۰). در جهان امروز ملت دربرگیرنده ایده یکپارچگی جمعی از مردمان در سرزمین مشخصی است. موجودیت این مفهوم زمانی تحقق می‌یابد که افراد ترکیب‌کننده این گروه انسانی عناصر مشترکی در بین خودشان تشخیص می‌دهند. ثانیاً، مفهوم سیاسی مرز ارتباط مستقیمی با مفهوم دولت دارد زیرا اساساً دولت در درون مرزهای سیاسی هویت پیدا می‌کند. دولت شکلی از موجودیت سیاسی است که در بستر آن زندگی انسان مدرن قوام و دوام می‌یابد (حسنی، ۱۳۸۶: ۷۵). تجدد دولتهایی که در اروپا رشد کردند، به‌ویژه در طول و پس از عصر سلطنت‌های خودکامه، اساساً مبتنی بود بر توانایی اداری پیشرفته، متحد کردن سرزمین‌هایشان در لوای مراکز اداری واحد، جایگزین کردن شکل‌های قدیمی «حکومت غیرمستقیم» با کنترل مستقیم فزاینده بر سرزمین‌ها و جمعیت‌های مجزایشان و مداخله در آن‌ها، اتکا دولت‌ها بر مشارکت سیاسی توده‌ی مردم، توانایی آن‌ها برای بسیج شهروندان برای جنگ و ادعای آن‌ها مبنی بر این که فقط داشتن مرز کافی نیست و بلکه مرزها باید شفاف باشند (کالهن، ۱۳۹۲: ۱۳۴). وقوع این تغییرات ساختاری هم‌چنین تصور کردن ملت را به‌عنوان موجودیتی واحد امکان‌پذیر ساخت. شکل‌های سیاسی پیشین نه حدود مرزهای روشنی را تعیین کردند و نه انسجام و همگن‌سازی داخلی را تقویت کردند (گیدنز به نقل از کالهن، ۱۳۹۲: ۱۳۶). دولت‌های نوین، برخلاف روال پیشین، مرزها را اداره کردند، داشتن گذرنامه را مقرر کردند و عوارض گمرکی [از کالاهای وارداتی] وصول کردند. به لحاظ داخلی نیز وجود این دولت‌ها مستلزم ادغام اداری چشمگیر مناطقی بود که بیشتر نیمه‌مستقل بودند. علاوه بر این که امکان وصول مالیات به وجود آمد، بلکه ساخت راه‌ها و جاده‌ها، مدیریت مدارس و ایجاد نظام‌های ارتباطی جمعی امکان‌پذیر شد و بالأخره قدرت دولت می‌توانست در دورترین نقطه‌ی یک قلمرو با همان قاطعیتی اعمال شود که در پایتخت اعمال می‌شد. توانایی دولت‌ها در مدیریت پیشرفت‌هایی در ترابری و زیرساخت‌های ارتباطات و از سوی دیگر، بخشی از رشد عمومی در روابط اجتماعی در مقیاس

وسیع بود. زندگی اجتماعی گسترده‌تری از راه شکل‌های واسطه‌ای بازارها، فناوری‌های ارتباطات، دیوان‌سالاری‌ها- که روابط را از قلمروی تعامل اجتماعی مستقیم رودرو دور کرد- پدید آمد(همان: ۱۳۷). در کل فرایند شکل‌گیری دولت-ملت، قدرت دولت نقشی اساسی بازی می‌کند و عمدتاً به واسطه قدرت دولت است که سرزمین‌ها از طریق الصاق یا تصرف یکپارچه می‌گردند. قدرت دولت هم‌چنین برای تعریف دولت مدرن بر مبنای مرزهای روشن آن و نیز توانایی دولت برای حفظ آن مرزها به‌وسیله‌ی انحصار خشونت ضروری است. این خشونت نه‌تنها معمولاً درون مرزهای دولت-ملت اعمال می‌گردد بلکه هم‌چنین ابزاری برای دفاع از منافع دولت-ملت در مقابل سایر دولت-ملت‌هاست. دومین جنبه از معنایابی مرز و مرزنشینان بیشتر به هویت فرهنگی مردمان مرزنشین برمی‌گردد. یکی دیگر از دغدغه‌های ناسیونالیسم داشتن سرزمینی یکپارچه و متحد به‌لحاظ فرهنگی است تا جایی که اگر فاقد این فرهنگ یکپارچه باشند عملاً در جهت آن گام برمی‌دارند و روند «ملت‌سازی» را شروع می‌کنند. در سرزمین‌هایی که فرهنگ‌های مختلفی را در بر گرفته‌اند، دولت‌ها تحت تأثیر اندیشه‌های ناسیونالیستی، تلاش کردند تا یک فرهنگ واحد در گستره سرزمینشان اشاعه دهند. درواقع، هم چنانکه گلنر بیان می‌کند، «اصل ناسیونالیسم مستلزم انطباق مرزهای واحد سیاسی و واحد قومی بر یکدیگر است. به‌عبارت‌دیگر، از آنجاکه قومیت اساساً برحسب فرهنگ مشترک تعریف می‌شود، همه‌ی افراد، یا تقریباً همه افراد، در یک واحد سیاسی باید دارای فرهنگ یکسان باشند و همه‌ی افراد دارای فرهنگ یکسان باید در درون یک واحد سیاسی قرار گیرند. به زبان ساده: یک فرهنگ، یک کشور» (گلنر، ۱۳۸۸: ۵۸). این دغدغه اندیشه ناسیونالیسم موجب می‌شود تا تفاوت‌های فرهنگی در داخل مرزهای سیاسی برتابیده نشوند و در جهت تغییر آن‌ها اقدام کنند. اشاعه زبان و پوشش مشترک از جمله نمودهای این تفکر هستند. فوستل دوکولانژ معتقد است که «ملت‌ها به‌تقریب هرگز بر پایه خاستگاه آغازین خود شکل نگرفته‌اند. درواقع مناسبت‌های جغرافیایی، منافع سیاسی و بازرگانی مردمان را گردهم آوردند و دولت را بنیاد نهادند. بدین‌سان، ملت‌ها رفته‌رفته شکل یافتند و کشورها پدید آمدند» (دوکولانژ، ۱۳۹۰: ۶۱). با ظهور اندیشه ناسیونالیستی و شکل‌گیری مرزهای دقیق و نوین در ایران که مصادف با شکل‌گیری دولت نوین و زمامداری خاندان پهلوی است، مرزها با نگاهی از بالا و تحت تأثیر اندیشه ناسیونالیستی و نیاز دولت به سرزمین و ملتی یکدست و یکپارچه شکل گرفتند و در چارچوب همین اندیشه‌ها نیز معنی می‌شدند. مسلماً چنین نگاهی مرز را همچون ابزاری آشکار می‌کند که باید در جهت حفظ آن کوشید زیرا بخشی وجودی از ملت است.

۲- نظریه‌های نابرابری‌های فضایی و اقتصادی-اجتماعی

علاوه بر نظریات ناسیونالیستی، در دیگر نظریات که به طریقی به مرز و جهان مرزنشینان مربوط می‌شوند از جمله نظریات قطبی شدن فضا (والتر کریستالر) و مرکز-پیرامون، مرز به‌عنوان حاشیه و در وابستگی با مرکز مفهوم بندی و تعریف شده است. در کلیه نظریات فوق مرز نه به‌عنوان هستی مستقل

بلکه در جوار مرکز معنا می‌شود. در نظر گرفتن هستی مستقل برای مرز بدین معناست که یک پیش‌زمینه تاریخی آشکارگی مرز را برایمان فهم‌پذیر می‌سازد و به‌نوبه خود نیز مرز مسبب آشکارگی هستنده‌ها و جهان پیرامون خودش، در معنای انتیک، به‌گونه‌ای خاص می‌شود. این دسته از نظریات به بررسی مناطق مرزی از جهت قطبی شدن فضا و توسعه نامتوازن پرداخته‌اند.

در گذشته شمار زیادی از نویسندگان بر قطبی شدن فضا متمرکز بودند. آن‌ها تلاش می‌کردند تا به تبیین عواملی که در پشت توسعه نامتوازن اقتصادی و اجتماعی مناطق وجود دارند و به‌نوبه خود منجر به ظهور نواحی هسته و پیرامون می‌شوند، بپردازند. دانشمندان به کنترل دقیق فرایندهای توسعه نامتوازن در دهه ۱۹۳۰ پرداختند و به این نتیجه رسیدند که این عدم توسعه متوازن تا حد زیادی توسط یک سری حوادث چشمگیر که بر نابرابری‌های اقتصادی تأثیر گذاشته‌اند به وجود آمده‌اند. یکی از نخستین نویسندگانی که بر قطبی شدن فضا تمرکز داشت والتر کریستالر^۱ در نظریه مکان‌های مرکزی‌اش بود. والتر کریستالر اساس نظریه‌ی خود را در زمینه اهمیت یابی یک مکان مرکزی نسبت به حوزه‌های اطراف بررسی می‌کند. بر اساس این نظریه در مناطق همواره توزیع جمعیت، فعالیت و به‌تبع آن خدمات به شکل مراکز سلسه‌مراتبی در پهنه سرزمین صورت می‌گیرد که شکل قرارگیری آن‌ها در کنار یکدیگر به شکل کریستال‌های منظم هندسی نمایش داده می‌شود؛ یعنی توزیع خدمات به جمعیت از طریق مراکز که در فواصل منظمی از یکدیگر در کل منطقه پراکنده‌اند، صورت می‌گیرد (شکوئی، ۱۳۵۶: ۲۳۵-۲۳۰). کالاها و خدماتی که به‌وسیله مکان‌های مرکزی به سکونت‌گاه‌های پیرامونی عرضه می‌شود تحت عنوان خدمات یا کارکردهای همان مرکز شناخته شده‌اند. این‌گونه خدمات و کارکردها در سطح منطقه ممکن است تنها توسط مکان‌های کوچک ارائه شود، لیکن از جانب حوزه وسیع‌تری از سکونت‌گاه‌های پیرامونی جذب می‌گردد. از دیدگاه کریستالر، کارکردهای مرکزی شامل آن دسته از کالاها و خدماتی است که در مکان‌های مشخصی تولید می‌شود، درحالی‌که در فضای جغرافیایی به‌وسیله‌ی بسیاری از سکونت‌گاه‌های پیرامونی به مصرف می‌رسد (کمالی، ۱۳۹۰: ۲۷۳). نواحی پیرامونی یک مکان مرکزی که از لحاظ کارکردی با یکدیگر در ارتباط هستند به‌عنوان ناحیه ارتباطی منطقه مکمل یا منطقه نفوذ آن شناخته می‌شوند. بنابراین منطقه نفوذ می‌تواند به‌عنوان منطقه‌ای تعریف شود که مکان مرکزی در مرکز آن قرار دارد. واژه حوزه‌ی ارتباطی یا حوزه نفوذ، شامل روابط مکان مرکزی یا حوزه پیرامونی آن و بالعکس است. بنابراین، درحالی‌که مکان‌های مرکزی، کالا و خدماتی را برای حوزه‌های پیرامونی خود ارسال می‌کنند، از سوی دیگر مکانی که موقعیت مرکزی می‌یابد با تولید و توزیع هر چه بیشتر کالا در حوزه‌های اطراف به تحکیم موقعیت مرکزی خود می‌پردازد. حوزه‌های اطراف معمولاً دایره‌ای شکل می‌باشند و از نظر دریافت کالا از مکان مرکزی تبعیت می‌کنند، از سوی دیگر برخی کالاها مانند محصولات کشاورزی و مواد خام صنعتی و نظایر آن را آن‌ها

^۱-Walter Christaller

دریافت می‌دارند. مهم‌تر از همه آن‌که در انتقال کالا و خدمات به مناطق پیرامونی، مقادیر تقاضا و پول به مکان‌های مرکزی انتقال می‌یابد. این نکته اهمیت وابستگی مکان مرکزی به نواحی پیرامونی و وابستگی نقاط پیرامونی را روشن می‌کند (کمالی، ۱۳۹۰: ۲۷۳).

اهمیتی که نظریه مکان مرکزی در بحث در خصوص مناطق مرزی دارد این است که مطابق این نظریه مکان مرکزی هم‌مرکز جغرافیایی قدرت فرهنگی است و هم قدرت اقتصادی. یک کشور ممکن است یک یا چند تا مکان مرکزی داشته باشد؛ اما به دلیل فاصله و موانع جغرافیایی بین مکان‌های مرکزی و مرزی، معمولاً تأثیر مکان مرکزی بر مرز در سطح پایینی قرار دارد؛ بنابراین جمعیت‌های مرزی با تهدیدات زیادی مواجه هستند (پیک^۱، ۱۹۹۰). و در این مناطق شاخص‌های حاشیه‌ای بودن نظیر وضعیت تغذیه، سواد، سلامتی، مسکن و سایر امور رفاهی در سطح پایینی است. (همان) هم‌چنین به پیروی از نظر هانسن می‌توان گفت مرز جایی است که در آنجا مکان پیرامونی وجود ندارد تا به مرز وابسته باشد.

در طی سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، نظریه‌های مرکز-پیرامون (نظیر نظریه قطب‌های رشد، نظریه علت فزاینده، نظریه توسعه نامتوازن و نظریه توسعه قطبی شده) ظهور کردند (پلیچک^۲، ۲۰۱۱). سرآغاز این بحث‌ها با کارهای نظریه‌پردازانی نظیر پرو^۳ (۱۹۵۵)، میردال^۴ (۱۹۵۷) و هیرشمن^۵ (۱۹۵۸) ارائه و معرفی گردید. ارائه این دسته از نظریات بیشتر به دلیل ماهیت استاتیک نظریه‌های مکان‌های مرکزی و مکانی و هم‌چنین مفروضات محدود نظریه‌های رشد موزون توسعه اقتصادی صورت گرفت. مفهوم «قطب رشد» ابتدا توسط فرانسوا پرو، اقتصاددان فرانسوی در سال ۱۹۵۵ معرفی گردید. در اواخر دهه ۱۹۵۰ رشد ناموزون با مطالعات میردال و هیرشمن اهمیت بیشتری یافت. طبق نظر طرفداران قطب رشد، رشد به‌طور هم‌زمان در همه‌جا اتفاق نمی‌افتد، بلکه در نقاط یا قطب‌های توسعه-ای رخ می‌دهد که از قدرت جاذبه بالایی برخوردارند. این نقاط، توسعه را در کانال‌هایی پخش نموده تا در کل اقتصاد تسری یابد. هیرشمن بر ماهیت تمرکز طلب توسعه اقتصادی اعتقاد داشت و آن را روند قطبی شدن نامید. هرچند او معتقد بود که در مراحل بعدی با غیراقتصادی شدن تمرکز، روند تراوش به اطراف و یا رخنه به پایین رخ خواهد داد. بازتاب فضایی این روند تمرکز بیش‌از حد جمعیت و فعالیت‌ها در نواحی محدود برخوردار بوده است که در نتیجه عدم تعادل نواحی حاشیه‌ای دور از توسعه به وجود آمده است (توکلی نیا، ۱۳۹۱: ۳).

نتیجه‌ای را که در مورد مناطق مرزی از بحث‌های این دسته از نظریه‌پردازان می‌توان استنباط کرد این است که مرز مکانی است که شعاع تأثیرات توسعه قطب رشد با تأخیر به آنجا می‌رسد، بر این اساس مرز، به منطقه‌ای اطلاق می‌شود که کم‌ترین بهره‌مندی از تشعشعات توسعه‌ای قطب رشد را

1-pick

2-pilecek

3-perrux

4- Myrdal

5- Hirschman

دریافت می‌کند، به این جهت، مناطق مرزی اغلب مناطق محروم‌تر، توسعه‌نیافته‌تر و عقب‌مانده‌تر به شمار می‌روند و از آنجاکه اساس این نظریه بر توسعه اقتصادی و به‌ویژه صنعتی متکی است و سرمایه‌گذاری کلان صنعتی مستلزم شرایط ویژه‌ای است که به‌طور عمده در مناطق میانی و مرکزی فراهم است، لذا توسعه مرزها از طریق توسعه قطب رشد با تأخیر زمانی و تأثیر کمتری صورت می‌گیرد.

جان فریدمن در انگاره مرکز-پیرامون فضای اقتصاد ملی را به دو قسمت: یک منطقه‌ی مرکزی که نخست شهر را در برمی‌گیرد و پیرامون شامل مناطق کمتر توسعه‌یافته، تقسیم می‌کند. مرکز کنترل منطقه خود را در اختیار دارد، در صورتی‌که پیرامون تحت کنترل و وابسته به مرکز است. انتقال نیروی کار، سرمایه، مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای از پیرامون به مرکز در جهت تقویت بنیه‌ی اقتصادی مرکز صورت می‌پذیرد. منطقه‌ی مرکزی، مرکز ابداعات و نوآوری‌هاست ولی در مراحل اولیه مناطق پیرامونی از این نوآوری‌ها نمی‌توانند استفاده کنند. جریان مهاجرت که از ابداع و نوآوری مهم‌تر است موجب ایجاد تغییراتی در الگوی سکونت به نفع مرکز می‌شود. تمرکز فضایی تجارت و صنایع نخست در اطراف شهر نشان از علاقه‌مندی تجار به استفاده‌ی مستقیم از دسترسی به مراکز تصمیم‌گیری دولتی، مؤسسات مالی و سایر عوامل اقتصادی است (لطیفی، ۱۳۸۸: ۱۰۸). با توجه به این نظریه، در مقیاس ملی و در نظام تک ساخت، پایتخت بخش هسته است، مناطق اطراف پایتخت و کلان‌شهرهای مرتبط با پایتخت، بخش نیمه پیرامون است و مناطق مرزی و شهرهای مرزی بخش پیرامون است. بر این مبنا مناطق مرزی و شهرهای مرزی در انزوا، دور از هسته و خارج از مرکز تحولات سیاسی-اقتصادی است. بنابراین توسعه‌نیافته و عقب‌مانده در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نسبت به سایر مناطق کشور است. در همین راستا شهرهای این بخش به لحاظ اقتصادی ضعیف و در انتهای شبکه‌ها و شریان‌های حیاتی مختلف کشور است. چراکه مرزهای ملی در نظام‌های اقتصادی ضعیف و بسته و به دلیل نگاه امنیتی حکومت، سبب قطع ارتباط با مناطق ماوراء می‌شود. این مسئله هنگامی که در آن سوی مرز منابع تهدیدکننده و نیروهای متخاصم با حکومت باشد تهدید می‌شود. در نتیجه این‌که به دلیل ذات تمرکزگرای نظام سیاسی تک ساحتی، نگاه امنیتی محور حکومت و وجود منابع تهدید آن سوی مرز، حکومت، حاضر به سرمایه‌گذاری کلان در امور زیربنایی، تأسیس مراکز مهم اقتصادی و تولیدی و در نتیجه آن پویایی و توسعه فضایی شهری در مناطق مرزی نیست و منطقه مرزی از نظر شاخص‌های توسعه نسبت به مناطق مرکزی عقب‌مانده‌تر است.

هایدگر و در جهان بودن دازاین

باوجوداینکه هایدگر در مسیر فکریش از مراحل گوناگونی عبور کرد اما اندیشیدن به مسئله هستی، مسئله‌ای است که او تا پایان کار فکریش دنبال کرد و همواره آن را به‌عنوان «مسئله بنیادین» فلسفه در نظر می‌گرفت. هایدگر معتقد بود فلسفه مدرن مسئله هستی را فراموش کرده است. البته منظور هایدگر این نیست که فیلسوفان به‌طور کلی معنای هستی را به بحث نگذاشته‌اند بلکه بدین معناست

که فیلسوفان در قالب هستنده‌ها و ویژگی‌ها و مشخصه‌های آن‌ها به هستی اندیشیده‌اند (احمدی، ۱۳۹۸: ۲۲۳). در حالی که هایدگر معتقد است بین هستنده و هستی تفاوتی هستی‌شناختی وجود دارد. «هایدگر معنای *seiendes* به معنای هستنده را در مورد هر چیز و هر امری که به هر شکل و به هر معنا «باشد» به کار می‌برد». هایدگر نگرشی را که تنها به هستنده‌ها، ویژگی‌ها و مشخصه‌های آن‌ها می‌پردازد انتیک^۱ نامید و آن نگرشی را که هستی^۲ به ماهو هستی و هستی^۳ هستندگان را در مرکز بحث قرار می‌دهد هستی‌شناسانه^۴ می‌نامد. (همان: ۲۱۹-۲۱۸) اما از نظر هایدگر هستی چیست؟ «یکی از سخنان هایدگر درباره هستی این مطلب است که هستی «ذات پوشیده حقیقت را شکل می‌دهد» (یانگ، ۱۳۹۲: ۲۴). هایدگر بحث از معنای هستی را به حقیقت پیوند می‌دهد و برای فهم معنای هستی می‌کوشد منش تاریخی حقیقت را بررسی کند تا نشان دهد که فلاسفه از دوران یونانیان باستان ذات یا چیستی خاصی برای حقیقت قائل بوده‌اند. در بحث از منش تاریخی حقیقت، هدف هایدگر شالوده‌شکنی نظریات گذشتگان است با هدف روشن‌سازی سوبه‌ای است که در فلسفه سوژه محور و متافیزیک معاصر پوشیده و پنهان مانده است، ولی در یونان باستان وجود داشته است. از نظر هایدگر ما می‌توانیم دو برداشت از حقیقت در نظریات افلاطون و ارسطو داشته باشیم ۱- حقیقت به معنای انطباق گزاره‌های ذهنی با امر بیرونی ۲- حقیقت به معنای نا پوشیدگی (احمدی، ۱۳۹۳: ۴۲). «مطابق سنت فلسفی غربی حقیقت عبارت است از «مطابقت» یا «برابری». ... حقیقت خصوصیت «گزاره‌ها» یا «حکم‌ها» است، خصوصیتی که آن‌ها زمانی واجد آن قلمداد می‌شوند که با واقع‌ها مطابق - یا برابر- باشند؛ اما پرسشی که هایدگر مطرح می‌کند از این قرار است که واقع‌ها چه هستند که گزاره‌ها باید برای مطابقت با آن‌ها مقایسه شوند!» (یانگ، ۱۳۹۲: ۲۵).

از نظر هایدگر سنت فلسفی غربی حقیقت را به معنای انطباق گزاره‌های ذهنی با امر واقع به کار گرفته و از حقیقت به معنای آشکارگی غفلت ورزیده است. در نظر گرفتن حقیقت به عنوان انطباق گزاره با واقعیت به معنای ورود به وادی سوژه محوری و انسان‌گرایی است؛ اندیشه‌ای که برای هستنده‌ها هستی مستقلی قائل نیست و آن‌ها را صرفاً به عنوان عین‌های متعلق آگاهی و ادارک در نظر می‌گیرد. در نظر هایدگر این برداشت از حقیقت در فلسفه دکارت به اوج خود می‌رسد. استاد هایدگر، هوسرل نیز که او بسیاری از اندیشه‌هایش را وامدارش است، درگیر تفکر سوژه‌محورانه و در سطحی معرفت-شناسانه می‌داند. در واقع از نظر هایدگر هوسرل با بازگشت به سوی خود اشیا هر چند به دنبال خاستگاه‌ها و سرآغازهای بنیادین بود اما به جای اینکه به هستی بپردازد اندیشه خود را معطوف به آگاهی، گزاره‌ها و معانی ذهنی و به طور کلی نویسی و نوئما می‌سازد. حال اینکه هایدگر حقیقت را به عنوان آشکارگی در نظر می‌گیرد. «حقیقت پیش از آن که با حکم ما درباره‌ی امری واقعی یکی باشد، روشن شدن آن

1-ontisch

2- Bing

3 -bing

4 -ontologisch

امر برماست» (احمدی، ۱۳۹۳: ۴۲). بدین معنا که هستی کاملاً بیرون از اختیار و نظارت ماست و بر ما حادث می‌شود. به همین دلیل، هایدگر اثر اولیه‌اش هستی و زمان را اثری متافیزیکی و سوژه باور دانست زیرا در این اثر چنین اندیشیده می‌شود که دازاین دارای موقعیت ویژه‌ای است و تنها دازاین است که هستی برای او مسئله است و بدون تحلیل ساختارهای وجودی او نمی‌توان هستی را شناخت. (همان: ۲۹)

هایدگر معتقد است هستنده‌ها تنها با نظاره کردن برای ما حاضر نمی‌شوند بلکه همواره پیش-زمینه‌ای وجود دارد که وقتی ما به یک هستنده اشاره می‌کنیم آن را برای ما فهم‌پذیر و آشکار می‌کند. هایدگر این پیش فهم‌ها را افق می‌نامد. افق‌هایی «ناپوشیدگی» یا «آشکارگی» (یانگ، ۱۳۹۲: ۲۶). «هایدگر منکر این مطلب نیست که حقیقت مطابقت است. بلکه مقصود او این است که از آنجایی که امکان صادق یا کاذب بودن گزاره‌ها (امکان فهم‌پذیر شدن واقعیت برای ما) وابسته به این مطلب است که چیزهایی وجود داشته باشند که آن گزاره‌ها بتوانند با آن‌ها مطابقت پیدا کنند (یا نکنند) و از آنجایی که تشخیص چنین قلمرویی از واقع‌ها به افقی از ناپوشیدگی وابسته است که صرفاً این افق آن را ممکن می‌سازد، حقیقت به‌عنوان مطابقت با چیزی اساسی‌تر وابسته است. هایدگر این شرط امکان حقیقت گزاره‌ای را «حقیقت به‌مثابه نا پوشیدگی»، یا اغلب با کاربرد واژه یونانی، "aletheia" (به معنای به درآورده شدن از «پوشیدگی» یا اختفاء) می‌خواند» (همان: ۲۶).

«هستی» (being)، مترادف است برای آنچه، در بحث راجع به حقیقت، هایدگر به آن به‌عنوان افق (بنیادین) ناپوشیدگی و «جهان» در معنای اونتولوژیک کلمه اشاره می‌کند. هستی آن افق بنیادینی است که به‌صورت استعلایی جهان را در معنای انتیک، برای دازاین از قبل تعریف کرده است. پس هستی ناپوشیدگی بنیادینی است که در رویه‌های زبانی یک فرهنگ در یک برهه از تاریخ وجود دارد. (همان: ۳۲) در نظر هایدگر بخشی از ساختار وجودی انسان یا دازاین در جهان بودن آن است. دازاین به جهان پرتاب‌شده و نگرشی طبیعی نسبت به آن دارد و به‌صورت توی دستی با آن در ارتباط است. در چنین شرایطی هستنده‌ها و جهان کم‌تر به‌عنوان ابژه‌ها آشکار می‌شوند. ظاهر شدن هستنده‌ها به‌عنوان ابژه به معنای ظاهر شدن آن‌ها در ذات خودشان است. هایدگر معتقد است که این «رویداد از آن خود کننده» است که معنای هستی را بروی دازاین می‌گشاید. «رویداد از آن خود کننده» آن مکاشفه یا حقیقتی از هستی است که در یک رخداد یا اتفاقی همگانی و یا شخصی روشن می‌شود. این به‌مثابه لحظه‌ای است که انسان با چیزها و جهان مواجه می‌شود. در اتفاقی که در آن با دیگران شریک هستم معنایی از هستی بر من گشوده می‌شود و هر وقت چنین وضعیت روی دهد می‌توان گفت که آن رویداد برای «رویداد از آن خود کننده» است. البته نباید چنین برداشت شود که رویداد از آن خود کننده تنها به دازاین مربوط می‌شود بلکه آن هم چنین به جهان مربوط می‌شود. رویداد از آن خود کننده اتفاق افتادن دازاین و جهان است (احمدی، ۱۳۹۳: ۱۴۳-۱۴۲).

روش تحقیق

در این پژوهش تلفیقی از روش‌های تحلیلی-اسنادی و رویکرد هرمنوتیکی ون‌مانن استفاده شده است. روش تحلیلی-اسنادی بیشتر برای پاسخ‌گویی به سؤال اول پژوهش یعنی آشکار کردن پوشیدگی‌ای است که مرز را حاضر می‌سازد و برای پاسخ‌گویی به سایر سؤالات تحقیق، رویکرد هرمنوتیکی ون‌مانن مورد استفاده قرار گرفته است. رویکرد پدیدارشناسی تفسیری یا هرمنوتیکی به کارهای هایدگر، گادامر^۱ و ریکور^۲ برمی‌گردد. دیدگاه این دسته از متفکران توسط جورجیا^۳ (۱۹۸۵) پوکینک هورن^۴ (۱۹۷۶) و ون‌مانن^۵ (۱۹۸۴، ۱۹۸۹، ۱۹۹۰) برای استفاده در روش‌های کیفی در تحقیقات آموزشی و روانشناسی به کار گرفته شدند (کاکوری^۶، ۲۰۱۱: ۱۹). برخلاف پدیدارشناسان توصیفی، علاقه اصلی ون‌مانن شهود پدیدارشناختی محض نیست بلکه روش او تلاشی است در جهت این که به صورتی همدلانه معنا و احساس موجود در بین تجارب مختلف را تسخیر کند. رویکرد ون‌مانن آشکارا هرمنوتیکی است و نقش محقق را به‌مثابه مفسر و حتی مبدع معانی در نظر می‌گیرد. هدف آن تلاش برای توصیف تجارب زیسته به شیوه‌ای است که معانی اصلی آن تجربه حفظ و بیان شوند. به‌منظور دستیابی به چنین هدفی ون‌مانن به محققان پیشنهاد می‌کند که نخست خودشان را کاملاً با پدیده مورد مطالعه درگیر کنند. محققان نخست باید در مورد چپستی عناصر یا تم‌های اصلی تجارب ذهنی مصاحبه‌بندیشند. در طرح ون‌مانن این تم‌ها سپس برای بیان روایتی ترکیبی و ماهرانه که کلیت تجارب اصلی پاسخ‌گویان را بیان کند، به کار می‌روند. این امر فرایند عمیقی است که بر اساس آن محقق در فرایندی طولانی از نوشتن و بازنویسی بازاندیشانه درگیر می‌شود (برگلند^۷، ۲۰۰۷: ۸۲). این فرایند اغلب با استفاده از «دور هرمنوتیکی»^۸ که شامل سه‌گام دقیق: خواندن^۹، نوشتن بازاندیشانه^{۱۰} و تفسیر^{۱۱} صورت می‌گیرد. این فرایند را می‌توان به‌صورت زیر نشان داد (کافل^{۱۲}، ۲۰۱۱). این روش فرایند رسیدن به ادراکی از هستی چیزها (این چیز می‌تواند شامل «متن» یا «پدیده» یا «شرکت‌کنندگان» در یک تحقیق باشند) از طریق حرکت مکرر بین کل و جزء و دوباره برگشتن به کل است (کافل، ۲۰۱۱: ۱۸۶).

1-gadamer

2-Ricoeur

3- giorgi

4-polkinghorne

5-Van manen

6- kakkori

7-berglund

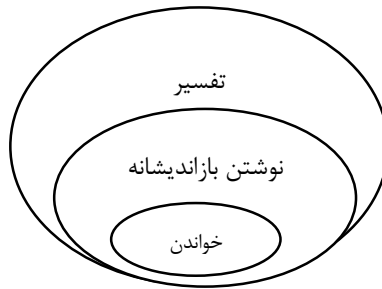
8-Hermeneutic cycle

9-reading

10-Reflective writing

11- interpreting

12- kafle



بازنویسی از این منظر به معنی صرفاً اصلاح نوشته‌ها نیست، بلکه شامل بازخوانی مجدد متن است که هر بار بینش جدیدی از داستان را آشکار می‌سازد. یافته نهایی در صورتی که کیفیت و معنای زیسته را به شیوه‌ای کامل‌تر یا عمیق‌تری نشان دهد توصیفی روایتی است که ماهیت تجربه را تسخیر کرده است. تسخیر ماهیت پدیده بنابراین بازسازی یک تجربه به صورتی است که هم‌صدا با خواننده باشد، چیزی که نیازمند کیفیت زیبایی‌شناختی در متن است (برگلدن، ۲۰۰۷: ۸۲).

ون‌مانن معتقد است که در یک پژوهش پدیدارشناختی هرمنوتیکی می‌توانیم سه رویکرد را جهت آشکار کردن یا جداسازی ابعاد تماتیک یک پدیده انتخاب کنیم: ۱- رویکرد کل‌گرایانه^۱ ۲- رویکرد گزینشی یا برجسته کردن^۲ ۳- رویکرد جزئی یا خط به خط^۳، در رویکرد کل‌گرایانه به متن به‌عنوان یک کل توجه می‌شود و این سؤال مطرح می‌شود که چه عبارتی می‌تواند بیانگر معنای این متن باشد و سپس سعی می‌کنیم تا معانی متن را با استفاده از تدوین چنین عبارتی بیان کنیم. در رویکرد خواندن گزینشی، هدف یافتن تم‌هایی است که توصیف پدیده را محقق می‌سازند. در رویکرد خواندن جزئی ما هر گزاره واحد یا مجموعه جملات را بررسی می‌کنیم و این سؤال را مطرح می‌شود که هر یک از این جملات یا مجموعه جملات چه چیزی را در مورد پدیده بیان می‌کنند (ون‌مانن، ۱۹۹۰). در این پژوهش از دو رویکرد کل‌گرایانه و گزینشی جهت آشکار ساختن ساختار معنایی اصلی تجربه مردمان منطقه مرزی به‌کاررفته شده‌اند.

در این پژوهش جهت انتخاب نمونه‌های تحقیق از نمونه‌گیری هدفمند استفاده شده است که پس از انتخاب ۱۸ مورد نمونه‌گیری به اشباع نظری رسید. معیارهای پذیرش در نمونه عبارت بودند از: زندگی در مناطق مرزی از همان دوره کودکی، علاقه به شرکت در مصاحبه و توانایی انتقال مفاهیم. از آنجایی که بررسی تجربه زنان از زندگی در مناطق مرزی خود پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد، در این پژوهش واحدهای نمونه‌گیری به لحاظ جنسیت مرد بوده‌اند. هم‌چنین تلاش کردیم تا واحدهای نمونه به لحاظ سنی و تحصیلات پراکندگی کافی داشته باشند. تکنیک گردآوری داده‌ها مطالعه اسناد، مصاحبه‌های عمیق-ساختار نیافته و مشاهده مشارکتی و یادداشت‌های میدانی بوده‌اند. در

1-Wholistic approach

2- Selective or highlighting approach

3 -Detailed or line-by-line approach

پدیدارشناسی هرمنوتیکی مصاحبه باهدف بسیار خاصی مورد استفاده قرار می‌گیرد. نخست، به‌عنوان ابزاری در جهت جستجو و جمع‌آوری روایت‌های (داستان‌ها) تجارب زیسته است. دوم، ابزاری است که با آن روابطی گفتگویی با پاسخ‌گو درباره معانی تجربه شکل می‌گیرد. ممکن است این امر از طریق تأمل با پاسخ‌گو در مورد موضوع مورد مطالعه به دست آید (ون‌مانن، ۱۹۸۴). هم‌چنین مصاحبه‌ها به پاسخ‌گویان اجازه می‌دهند تا در مورد داستان‌هایشان با عبارات خودشان صحبت کنند. سؤال اصلی این پژوهش، در روند مصاحبه‌ها بدین شکل بیان شده است: «تجربه زندگی مرزنشینی برای شما چگونه است (چه طور و یا شبیه به چیست؟)». انجام مصاحبه‌ها در عمل بدین صورت انجام می‌گرفت که مدتی قبل از مصاحبه، موردهای مصاحبه شونده در جریان موضوع پژوهش و سؤالات کلی پژوهش قرار می‌گرفتند و سپس با استفاده از ضبط صوت ابتدا مصاحبه‌ها ثبت و سپس بر روی کاغذ پیاده می‌شدند. برای انجام هر مصاحبه حدود ۵۰ تا ۶۰ دقیقه زمان صرف شده است که در طول انجام مصاحبه‌ها سعی می‌شد تا تجربه زیسته افراد از زندگی در مناطق مرزی روشن شود. در طول مصاحبه سؤالات سریعی برای وضوح بخشیدن و تمرکز استفاده می‌شدند. این سؤالات سریع شامل: چه وقت، چه کسی، چرا، چگونه و چقدر می‌شدند. این سؤالات واکنشی به منظور سوق دادن مصاحبه‌شوندگان به جهت خاصی مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند بلکه هدف برانگیختن و بیرون کشیدن مثال‌ها و معانی درباره معانی بود که توصیف می‌کردند. معمولاً، در طول مصاحبه‌ها یادداشتهای میدانی برای ثبت زبان بدنی و یا عوامل مؤثر دیگری که در ضبط مصاحبه‌ها بازتاب نمی‌یافتند، ثبت می‌شدند. هدف از یادداشت‌های میدانی این بود که ادراک محقق از تحقیق منعکس شود. بعد از اتمام هر مصاحبه در مورد این که مصاحبه‌شونده چی می‌گفت؟ چه چیز زندگی مرزنشینی ذهن او را مشغول کرده بود؟ چه معناهایی به تجربه‌هایشان الصاق می‌نمود؟ یادداشت می‌نمودم.

طرح‌های گوناگونی برای تحلیل داده در تحقیق پدیدارشناختی بیان شده‌اند. در این پژوهش تحلیل و تفسیر داده‌ها با توجه به اصول تحقیق پدیدارشناختی بر مبنای طرح ون‌مانن صورت می‌گیرد. (جدول شماره ۱) روش خاص ون‌مانن برای تحلیل چهار سطح همزمان فعالیت، شامل ۱۱ مرحله، هم‌چنان که مشاهده می‌کنید در جدول شماره ۲ نشان داده شده است.

جدول ۱: بر گرفته از مقاله «نوشتن و اجرای تحقیق پدیدارشناختی» «طرحی روش‌شناختی برای عملیاتی کردن پدیدارشناسی» ون مانن (۱۹۸۴)

مرحله	روند همزمان
۱- آشنا شدن با پدیده ۲- تنظیم سؤال پدیدارشناختی ۳- بررسی مفروضات و پیش فهم‌ها	جهت‌گیری به‌سوی ماهیت تجربه زیسته
۴- بررسی پدیده: تولید داده ۴-۱ استفاده از تجربه شخصی به‌عنوان نقطه شروع ۴-۲ جستجوی منابع ریشه‌ای ۴-۳ بررسی عبارات اصطلاحی ۴-۴ دستیابی به توصیفاتی از موضوعات ۴-۵ ارجاع به ادبیات پدیدارشناختی	تحقیق هستی‌شناختی
۶- سازماندهی تحلیل تماتیک: ۶-۱ کشف تم‌ها، جداسازی تماتیک جملات، ساخت استحال‌های زبانی ۶-۲ ماحصل توصیفات تماتیک ۷- تعیین تم‌های اصلی	تأمل پدیدارشناختی
۸- توجه به زبان گفتار ۹- مثال‌های مختلف ۱۰- نوشتن ۱۱- بازنویسی و غیره	نوشتن پدیدارشناختی

زمینه تاریخی تحقیق در سه دهه گذشته

۱- مرز و تجربه جنگ

جنگ ایران با عراق که در طی ۸ سال به وقوع پیوست یکی از مهم‌ترین رخداد‌های زندگی مردمان شهر نوسود است و کودکی مردم این منطقه همراه با تجربه این واقعه گذشته است. مردم این منطقه دائماً وضعیت زندگی‌شان را در این دوره مورد پرسش قرار می‌دهند. تجربه جنگ و زندگی مرزنشینی دو امر درهم‌تنیده هستند و مرزنشینان زندگی‌شان را در زمان حال، موازی با تجربه‌های گذشته‌شان درک می‌کنند. تجربه جنگ، زندگی مردمان مناطق مرزی را با چالش‌های اساسی روبه‌رو می‌سازد. چالش‌های زندگی در منطقه مرزی به هنگام جنگ شامل دو دوره زمانی می‌شوند. نخست، چالش‌های زندگی مرزنشینی، به‌صورت پیامدهای جنگ، در طول مدتی که افراد این منطقه به‌صورت مستقیم با جنگ درگیر بوده و در معرض توپ‌ها و خمپاره‌ها قرار گرفته‌اند. پیامدهای جنگ در این دوره، شامل

«ترس»، «وحشت‌زدگی» «ناراحتی» «نامنی»، «فقر» و «خاطرات تلخ بمباران‌ها» و «کشته شدن اعضای خانواده، همسایگان و آشنایانشان» و حتی در بعضی موارد «صرع»، می‌شوند. و دیگر، دوره زمانی‌ای که آن‌ها مجبور شده‌اند به شهرهای اطراف و مرکزی‌تر کشور مهاجرت کنند. در این دوره زمانی، جنگ موجب کنده شدن مردمان این منطقه از محیط زندگی و آوارگی‌شان به سمت شهرهای دیگر شده و در این راه امول‌شان را ازدست‌داده‌اند. در این مرحله، قبل از این‌که مردمان مرزنشین اقدام به مهاجرت به مکان خاصی نمایند، دوره‌ای از «سردرگمی» را تجربه می‌کنند. این سردرگمی بیشتر محصول آشنا نبودن با پدیده جنگ بوده است. آگاهی نداشتن نسبت به این‌که «در صورت وقوع جنگ ممکن است چه مناطقی تحت شعاع پیامدهای آن قرار گیرند»، «مدت‌زمانی را که ممکن است جنگ طول بکشد» و یا این‌که «آشنا نبودن نسبت به سلاح‌هایی که به کار برده می‌شوند» مردمان این منطقه را دچار سردرگمی کرده‌اند. آگاهی نداشتن نسبت به پدیده جنگ فرایند تصمیم‌گیری در مورد این‌که باید به کجا مهاجرت نمود و یا این‌که چه وسایلی را باید با خود برد، برای پاسخ‌گویان مشکل می‌سازد و نیز نداشتن درک روشنی در مورد این‌که چند مدت در مهاجرت به سر خواهند برد چشم‌انداز آن‌ها را نسبت به آینده مبهم می‌سازد. همین تصویر تاریک از آینده موجب می‌شود تا مهاجرت به‌عنوان فرایند «روبه سوی غربت نهادن» تلقی شود.

«مثل یک بچه یتیم بودیم که نیاز به توجه داشتیم، مردم را نمی‌شناختیم و مردم آنجا برایمان غریبه بودند، محیطش، مردمش، حتی در فرهنگ و آداب و رسوم فرق زیادی داشتیم و این امر در اوایل ما را اذیت می‌کردند، سختی زیادی داشتیم، مشکلات زیادی داشتیم، در مدرسه احساس غریبی می‌کردیم، در مدرسه احساس غریبی می‌کردیم و...» (کاظم، ۴۶ ساله، معلم)

علاوهم این‌که دوره مهاجرت و جنگ تمام‌شده است اما هم چنان «خاطره آن» در اذهان مردمان این منطقه به قوت خود باقی است و تأثیراتش را بر زندگی آن‌ها می‌گذارد. جنگ همچنان به‌عنوان «یک تهدید» همیشگی علیه مردمان این منطقه در نظر گرفته می‌شود. از آنجایی‌که هر خاطره‌ای می‌تواند بر احساسات و رفتارهای افراد حامل آن، در زمان حال تأثیرگذار باشد؛ تجربه جنگ و پیامدهای آن، نیز، در حافظه تاریخی مرزنشینان ثبت شده و هرلحظه ترس از امکان تکرار چنین وضعیتی، زندگی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این عامل در اعماق ذهن پاسخ‌گویان رسوخ کرده و بر میزان احساس «امنیت مالی» و «جانی» مردمان شهر نوسود اثر گذاشته است.

«... من سرمایه دار تحت هیچ شرایطی نمی‌آیم در منطقه خودم، سرمایه‌گذاری کنم. البته دلیل هم دارد طرف وقتی که هیچ تضمینی برای ۱۰ سال بعد نمی‌بیند سرمایه‌اش را در اینجا صرف نمی‌کند وقتی که ما با یک شلیک باز هم مجبور هستیم مهاجرت کنیم، طرف هم مجبور نیست...» (سوران، ۳۴ ساله، کاسب سر مرز)

خطراتی که مردمان منطقه نوسود در شرایط فعلی زندگی‌شان با آن‌ها مواجه هستند؛ نه تنها به صورتی مستقل، بر احساس خطر آن‌ها در زندگی تأثیر گذاشته است، بلکه از آنجایی‌که بسیاری از این

خاطرات تداعی‌گر خاطرات جنگ هستند، تأثیرات تشدیدکننده‌ای بر روی آن‌ها گذاشته است به طوری که بسیاری از افراد معتقدند بسیاری از حوادثی که در شرایط فعلی در زندگی روزمره‌شان اتفاق می‌افتند تداعی‌گر همین دوره از زندگی آن‌هاست و این امر موجب افزایش احساس خطر در بین پاسخ‌گویان می‌شود. از جمله عوامل تشدیدکننده خطرات زندگی ساکنان این منطقه، «مین‌ها»، «خمپاره‌ها»، «مواد شیمیایی» در این منطقه هستند. این تسلیحات جنگی از دوره جنگ همچنان در مناطق مرزی به‌جامانده‌اند و هنوز اقدام جدی‌ای برای پاک‌سازی آن‌ها صورت نگرفته است.

۲- معیشت و مخاطرات آن در جهان مرزنشینی

هرچند پدیده تجارت مرزی (رسمی یا غیررسمی) در منطقه مرزی شهر نوسود قدمتی صدساله دارد و حتی در زمان جنگ ایران با عراق نیز تداوم داشته، اما پدیده تجارت مرزی به‌عنوان شیوه‌ی رایج معیشت در منطقه مرزی شهر نوسود در یک دهه پیش، به‌عنوان نظمی جدید رواج یافته و بخش زیادی از جمعیت این منطقه به آن اشتغال دارند. ماهیت تجارت در گذشته و حال متفاوت است و از این رو می‌توان به‌عنوان نظمی جدید به آن نگاه کرد. اصلی‌ترین عامل قاچاق در منطقه مرزی نوسود نبود و یا کمبود موقعیت‌های شغلی متعدد و مناسب در میان مردم و به‌خصوص قشر جوان است. با توجه به این عامل و عدم توسعه‌یافتگی این منطقه و به دنبال آن فقر و محرومیت در این شهرها اقشار مختلف مردم و به‌خصوص قشر جوان را به قاچاق ترغیب کرده و با توجه به درآمدزایی نسبتاً مناسب قاچاق برای طبقه عامه مردم این روند همواره روبه‌گسترش است. این شیوه‌ی کسب درآمد تمام زندگی افرادی را که به آن‌ها اشتغال دارند تحت تأثیر قرار می‌دهد. شیوه‌ی معیشت مرزی همراه با انقطاع‌های زمانی طولانی است و می‌تواند بسته به شرایط سریعاً تعطیل شود. همین ناپایداری درآمد موجب می‌شوند تا مرزنشینان نتوانند برنامه‌ریزی مناسبی برای آینده خود داشته باشند. اثرگذاری شیوه معیشت بر روی جهان زیست مردم این منطقه به‌گونه‌ای بوده که مردم این منطقه را دچار تقلیل‌گرایی نموده و هاله‌ای اقتصادی قضاوت‌هایشان را نسبت به زندگی مرزنشینی پوشانده است.

«... وقتی که به یک بچه می‌گویید یک نقاشی برایش بکش، اولین چیزی که برای شما می‌کشد یک قاطر است. این پدیده در آینده بر روی بچه‌های ما تأثیر زیادی دارد ... نمونه کوچک آن را گفتم، وقتی می‌گویید یک نقاشی برای ما بکش این تصویر را می‌کشد نباید انتظار داشته باشیم که این پسر یا دختر در آینده برای ما شق القمر کند...» (ابراهیم، ۴۱ ساله، عکاس)

از دیگر ویژگی‌های شیوه معیشت مرزی خطرات و ریسک‌های مربوط به آن است. مردمانی که به این کار اشتغال دارند باید خطراتی بسیاری را به جان بخرند. مرز بین ایران و عراق در شهر نوسود کوهستانی و صعب‌العبور است. کولبران مجبورند پیاده، راه‌های سنگلاخی و صعب‌العبوری را برای گذر از مرز طی کنند که مسیری حدود ۵ تا ۶ ساعتی (رفت و برگشت) است. در نتیجه سقوط و افتادن در این مسیرها، کولبران متحمل جراحات بدنی، مرگ و ضررهای مالی سنگینی می‌شوند. کوه‌ها و

ممرهایی که مردم از آن‌ها عبور می‌کنند مین‌گذاری هستند و هر از چند گاهی جان افراد را می‌گیرند. چون مرزهای این منطقه امنیتی هستند افراد به‌سختی می‌توانند از دست نگهبانان و نیروهای امنیتی پنهان بمانند و درگیری بین این نیروها و کولبران بسیار رخ می‌دهد. اکثراً هر کولبری روایتی از درگیری با نیروهای امنیتی دارد. درگیری‌هایی که طرف‌های آن از یک‌سو کولبرانی هستند که غم نان دارند و از سوی دیگر، نیروهای امنیتی که همیشه مسلح هستند. اغلب درگیری‌ها همراه با شلیک گلوله از سوی نیروهای امنیتی هستند که یا کولبران مورد اصابت قرار می‌گیرند و یا جان سالم به درمی‌برند. هر سال چندین کولبر بر اثر اصابت مستقیم گلوله جانشان را از دست داده و یا عضوی از بدنشان دچار جراحات شدید و نقض عضو می‌شوند.

تحلیل یافته

اندیشه بنیادینی که مرز را حاضر و آشکار می‌کند اندیشه «برساخت» یک واقعیت جدید تحت عنوان «ملت» است. ملت‌ها نمی‌توانستند شکل گیرند جز اینکه یک کشور مستقل با حدود سرزمینی مشخص داشته باشد. چنین پیش‌فرضی آشکارگی مرزها را فهم‌پذیر می‌کند. این واقعیت بیانگر این است که مرزها همواره به‌عنوان ابزار و منبع در نظر گرفته شده‌اند. مرزها ابزار «برهم زدن نظم» کهن و «برساخت» امری جدید هستند. آن‌ها نظمی را که در دوره امپراطوری‌ها بر مناطق سرحدی حاکم بود برهم‌زده و واقعیتی جدید به نام ملت ابداع کردند و در واقع به آن حلول بخشیدند. این کارکرد نه‌تنها دلیل وجودی مرزهاست و در چنین متنی به وجود آمده‌اند، بلکه آن‌ها بعد از شکل‌گیری‌شان نیز بدین گونه معنی شده‌اند. دغدغه همیشگی ناسیونالیسم این بوده که نه‌تنها از طریق مرزها حدود سرزمین را مشخص کنند بلکه سرزمین‌های شکل‌گرفته یکپارچه و ثبات‌مند باشند. تعاریف علمی، سیاسی و رسمی همواره مرز را در این معنا به‌کاربرده‌اند. در این تعاریف سوژه محور و بیرونی، مرزها همواره به‌عنوان خطی در نظر گرفته شدند که حدود سرزمین و تمامیت ارضی یک کشور را مشخص می‌کنند و به‌تبع آن مرزنشینان به‌عنوان نگهبانان و حافظان این خط، سرزمین و تمامیت ارضی کشور در نظر گرفته می‌شوند. این تعریف بیشتر مطالبه و خواسته‌های ذهنی حکومت‌های مرکزی و مرکز‌نشینان را بازنمایی می‌کند و در واقع ایده آلی است که آن‌ها از مرز و مناطق مرزی مطالبه می‌کنند. این معنای مرز و مرزنشینان بیش از هر جای دیگر، در مناطقی که مرزهای سیاسی و فرهنگی‌شان بر هم منطبق نبوده و مردمان دو طرف مرز باهم اشتراکات فرهنگی دارند، نامناسب و بیگانه کننده است. هرچند که نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که جنبش‌های تاریخی شکل‌گرفته در مرزها، در شکل‌گیری و تقویت این دیدگاه نقش تعیین‌کننده داشته‌اند.

آشکارگی مرز به‌عنوان «ابزار» همواره موجب عدم درک چیستی و خود بودگی آن بوده است. مرزها تنها سوبیه‌هایی برای شکل دادن به یک هویت مرکزی و در جوار با مرکز تعریف نمی‌شوند بلکه آن‌ها «تا حدی» طبیعت و هستی مستقلی نیز دارند که آن را بر ما آشکار می‌کنند. در شرایطی که ما

مرزها را صرفاً برحسب کارکرد ابزاری‌شان و برای- ما -بودنشان آشکار می‌کنیم مانع از آشکارگی معنای در خود بودنشان می‌شود فارغ از این نگاه ابزاری، مرزها هستی تا حدی مستقل خود را نشان داده‌اند هرچند که آشکارگی آن بیشتر متوجه دازاین مرزنشین بوده است.

مرزها بعد از شکل‌گیری تصویر خاص خود را از جهان پیرامونشان می‌سازند. نخست مرزها معنای مفهومی خود را به چالش می‌کشند. در فرهنگ لغات فارسی (دهخدا، عمید، معین) مرز به‌عنوان «سرحد»، «کناره»، «حدفاصل میان دو کشور»، «قسمتی از زمین یا عارضه طبیعی که قلمرو دو کشور همسایه را جدا می‌کند» تعریف شده است. همچنان که در این معانی پیداست مرز را می‌توان هم به‌عنوان حاشیه و هم‌مرکز در نظر گرفت. به عبارتی، می‌توان دو برداشت از معنای هستی مرز نمود. برداشت نخست: مرز به‌مثابه حاشیه و لبه یک‌چیز، سرزمین، کشور و دومین معنا عبارت است از: مرز به‌مثابه‌ی مرکز و محل تلاقی دو چیز، سرزمین و کشور. مرزها پس از شکل‌گیری، معنای ابزاری‌شان را به چالش کشیده و توجه ما را معطوف به بازگشت به معنای اصیل و مستقل‌شان می‌کنند. مرزها همواره معنای مرکز بودن را در خوددارند. مرزها مرکز هستند اما مرکزی برای مواجهه با هر چیز. مرزها مرکز جنگند، اگر مرز در مرکز نبود میدان شروع جنگ مرزها نبودند. مرزها مرکز کاشت مین‌ها هستند چون آغازگاه دفع دشمن هستند.

«هرگاه قضیه‌ای مطرح می‌شود، مثلاً بحث داعش مطرح می‌شود، بحث حمله، بحث اختلاف بین کشورها، خوب چه کسی بیشتر نگران می‌شود...» (هزار، ۲۷ ساله، دانشجو)

«من وقتی کلمه مرز در ذهنم تداعی می‌شود، به این ذهنیت برمی‌گردم که مای مرزنشین به نخستین طعمه‌های جنگ ایران و عراق تبدیل شدیم، اموالمان نابود شد، آواره شدیم، بی‌خانمان شدیم، زندگی چندساله‌مان را از دست دادیم...» (قیوم، ۶۵ ساله، راننده)

این واقعیت که مرزها خود مرکز و کانون تلاقی هستند، سوبه‌ای دیگر از ذات آن‌ها را برایمان آشکار می‌کند. این سوبه عبارت است از اینکه بخشی از ساختار وجودی مرز «ناپایداری»، «نامنی» و «دلهره‌آور» بودن است و همواره آن را آشکار می‌کند. مرزها مسبب آشکارگی جهان پیرامونشان به شیوه‌ای «ناپایدار»، «نامن» و «دلهره‌آور» هستند. «ناپایداری»، «نامنی» و «دلهره‌آور بودن» هم به معنای انتیک و هم انتولوژیک آن. در معنای انتیک، انواع مختلفی از خطرات در جهان مرز وجود دارند که به‌صورت پاندومیک برمی‌گردند. «جنگ»، «مهاجرت»، «ویرانی»، «انفجار مین» و ... اتفاقاتی هستند که به‌صورت مکرر اتفاق می‌افتند. برای مثال، وقتی از رامین (مصاحبه‌شونده) می‌خواهیم تجربیاتش را از در جهان مرز بودن برای ما بازگو کند این‌گونه توضیح می‌دهد:

«من به‌شخصه، هم‌کلاسی برادرم، کلاس اول ابتدایی بود که در لُرچاله چه رمه؟ روی مین رفت و پسر ۱۵ ساله فوت شد. اول‌بار، کلاس سوم ابتدایی بودیم که هم‌کلاسی‌مان، روی مین رفت و انگشت دستش را مین گوجه‌ای قطع کرد. این اولین خاطره ما از مرزنشینی و مین بود. کلاس هفتم بودیم

که معلممان {ته ته} روی مین رفت و کشته شد. سال بعد از آن باز یک معلم نوسودی روی مین رفت و کشته شد». (رامین، ۳۳ ساله، شغل آزاد)

در معنای انتولوژیک نیز مرزها جهان را به صورت «ناپایدار»، «ناامن» و «دلهره‌آور» آشکار می‌کنند. مرز سبب ظهور جهان پیرامونش و همه هستنده‌ها بدین صورت است و به عبارتی «ناپایداری»، «ناامنی» و «دلهره‌آور بودن» بخشی از ساختار وجودی هستنده‌های مرز هستند. هستنده‌ها در جهان مرز معنای خویش را از دست می‌دهند و مرز آن‌ها را با تصویر خاص خود دوباره شکل می‌دهد. برای مثال، طبیعت‌گردی فرصتی برای «هوا عوض کردن» و «آسودگی ذهن از مشغولیت‌های کار و زندگی روزمره» است، اما در جهان مرز رفتن به دامان طبیعت خود با نوعی مشغولیت همراه است و اگر چنین اقدامی می‌کنید باید خود را برای هرگونه اتفاق ناخوشایند آماده کنید. در چنین شرایطی طبیعت آن معنای اصلی خود را از دست می‌دهد و طبیعت به گونه‌ای دیگر پدیدار می‌شود. امید (مصاحبه‌شونده) تأثیری را که مرز بر نحوه کسب و کارش داشته است این‌گونه توضیح می‌دهد:

«... من در اینجا هستم و یک مغازه دارم مطمئناً من اگر در یک شهر مرکزی بودم به واسطه اینکه بن بست نبود، حداقل در سر راه چند شهر دیگر بود و نمی‌دانم عبور و مرور در آن وجود داشت شما می‌توانستید از طریق آن امرار معاش کنید ولی واقعیت این است که ما در اینجا، مگر کسی برای گردش به اینجا بیاید، والا هیچ کاری او را به اینجا نمی‌کشاند». (امید، ۳۳ ساله، مغازه دار)

دازاین مرزنشین در زندگی روزمره در وضعیت «فرد منتشر» بوده و نگرش طبیعی نسبت به جهان اطرافش دارد. «رویدادها» موقعیت‌هایی هستند که دازاین را از نگرش طبیعی و درگیری روزمره-اش با جهان مرزنشینی برهم می‌زنند و دازاین را به اندیشه در مورد این جهان و معنایش را برای او آشکار می‌سازد. «رویدادمندی» جهان مرزنشینی بدین معناست که این جهان مملو از اتفاقات نامنتظره و به عبارتی «ممکن‌های ناممکن» است و این رویدادها بر نحوه کنشگری دازاین در موقعیت‌ها تأثیر می‌گذارند. فرقی نمی‌کند کولبر، کاسب‌کار بازار، کارمند، کوهنورد، باغدار، کارگر، خانه‌دار و یا هر موقعیت دیگری داشته باشید. هیچ فردی نمی‌تواند بگوید که یک رویداد جهان مرز از آن‌من و یا به دیگری مربوط می‌شود، بلکه آن جنبه‌ای همگانی دارد. جنگ از آن همه است. در حال حاضر، کسی که به کولبری اشتغال دارد نمی‌تواند بگوید که خطر انفجار و رفتن روی مین تنها رویداد من است بلکه یک معلم هم که در حال برپایی چادر برای یک حوزه انتخاب رأی است بر اثر مین کشته می‌شود. همین رویداد نیز می‌تواند رویداد یک دانش‌آموز باشد که توپ فوتبالتش از حیات مدرسه به بیرون پرت می‌شود و به دنبال آن می‌رود و یا باغداری که هنگام شخم زدن ممکن است با مواد منفجره مواجه شود. رویدادها، اتفاقات پیش‌بینی‌ناپذیر و بی‌ثبات‌کننده‌اند و هر طرحی که دازاین دنبال و یا می‌اندیشد از این رویدادها تأثیر می‌پذیرند. دازاین در چنین شرایطی می‌کوشد تا نوری بر این رنج‌هایی که بر اثر رویدادها متحمل می‌شود بتاباند، نوری که دازاین بر رویدادها می‌تابد از طریق مقایسه‌هایی که بین وضعیت خود با جهان مرکز نشینان انجام می‌دهد، چپستی و معنای در جهان بودنش را روشن سازد.

در چنین شرایطی است که مرز نه به‌عنوان واقعیتی «برساختی» و «تثبیت‌کننده» بلکه «برهم‌زننده»، «ناپایدار و بی‌ثبات‌کننده و نامن» خود را بر روی دازاین مرز نشینان آشکار می‌کند. هم‌چنان‌که بیان کردیم، در هنگامه مواجهه با رویداد، مکانیسمی که معنای در جهان مرز بودن و معنای اصیل هستنده‌ها را برای دازاین روشن می‌کند «مقایسه» است. دازاین دائماً در جهان بودگی خود و معنای هستنده‌ها و کنشگری‌ها در این جهان را با موقعیت‌ها و جهان‌های دیگر مقایسه می‌کند. در نتیجه این مقایسه‌ها است که دازاین اثرات مرز و تأثیراتش بر نحوه‌ی آشکار شدن هستنده‌ها و کنش‌های دیگر را بازمی‌یابد. در نقل‌قولی که در بالا از مصاحبه‌شونده‌ای (امید) ذکر شد به‌خوبی می‌توان متوجه شد که فرایند مقایسه چگونه هستی اصیل یک شغل را برای مصاحبه‌شونده روشن می‌سازد. هم‌چنین بخشی از صحبت‌های قادر (مصاحبه‌شونده) می‌تواند موضوع را بیشتر روشن کند: «...الآن شما به کرمانشاه بروید انواع سالن‌ها، برنامه‌ها و انواع پارک‌ها را می‌بینید. در منطقه ما حتی در خانه خودمان راحت نیستیم که زندگی کنیم. هیچ‌گونه امکاناتی ندارد. دلیل آن هم این است که ارزش هم ندارد...» (قادر، ۳۵ ساله، کاسب سر مرز)

دازاین با از آن خودسازی معنای در جهان بودنش، هم‌چنین معنای وجودی خود را بازمی‌شناسد زیرا در جهان مرز بودن بخشی از ساختار وجودی او است. «رویداد» همیشه در حال شدن است به همین دلیل معنایش برای دازاین تا زمانی که به‌طور کامل اتفاق نیفتد قابل‌دسترس نیست. مرز هستی‌اش را گشوده و ناپوشیده می‌کند. گشودگی که امری حقیقی را برای دازاین فهم‌پذیر می‌سازد. مرز معنای هستی‌اش را بر روی دازاین می‌گشاید و دازاین این معنا را از آن خود می‌کند. گشودگی دازاین در شکل رویداد اتفاق افتاده و دازاین را به سخن و اندیشه وامی‌دارد. سخن‌گفتنی که در نهایت معنای بودنش را گشوده و ناپوشیده می‌کند. در ابتدا، رویدادهای جهان مرز نشینی برای دازاین مرز نشین مقوم نمی‌شوند بلکه خود را بر دازاین می‌اندازند. از آنجایی که رویدادهای مناطق مرزی قابل پیش‌بینی نبوده و در گذر زمان به‌صورت غیرمنتظره بر روی دازاین گشوده می‌شوند به همین دلیل دازاین در جهان مرز نشینی بر آن‌ها کنترلی ندارد و به طریقی خود رویداد است که در اینجا فرمان می‌راند. دازاین تنها بعد از وقوع رویدادها و در قالب «بازگویی یک اتفاق که بر سرش آمده است» می‌تواند به معنای رویداد دست یابد. دازاین مرز نشین تنها پس از اتفاق افتادن رویدادها است که می‌تواند کلیت معنای آن را در برگیرد و طرحی برای آن ببیند. از این‌رو، اتفاقات گذشته را نسبت به اتفاقاتی که در حال شدن هستند بهتر می‌تواند درک نموده و طرح‌های امکانی خود را برای آن‌ها ببیند.

«شب خوابیده بودیم و صبح که از خواب بیدار شدیم دیدیم که سربازان وارد شهر شده‌اند. ما در آن موقع نمی‌دانستیم این‌ها که هستند تا بعد از آن که جنگ شروع شد، معلوم شد. حتی در آن زمان مردم نمی‌دانستند اصلاً خمپاره چیه... بعد از مدتی که آواره شدیم و به پناه رفتیم باز هم به همان

صورت با روش بسیار سخت، مردم در آنجا درآمدی نداشتند و هیچ جایی تأمین نمی‌شدند». (فرج، ۵۵، ساله، بیکار)

رویدادهای گذشته هرچند در اکنونیت دازاین موجود نیستند و به‌مثابه نیست‌ها تلقی می‌شوند؛ اما دازاین نسبت به آن‌ها دل‌مشغول و «نگران» است. دازاین خود را در میان بوده‌ها و نبوده‌ها می‌یابد. رویدادهایی که اتفاق افتاده‌اند و آن‌هایی که در شرف اتفاق هستند. نگرانی نیست‌ها را حاضر می‌کنند و برای دازاین تجربه‌ای دوباره هستند. هر رویداد تجربه‌شده اما خاطرات آن‌ها موجودند. نگرانی در مورد این نیستی‌ها به آن خصلتی نیست بودگی می‌دهد. «رویداد»‌ها، نگرانی آور هستند وضعیتی که در آن دازاین مرزنشینان با تناهی و ناموجودی خویش و هستنده‌های جهان مواجهه و جهان برایش ناموجود می‌شود. نگرانی در مورد نیستی به‌مثابه این است که همه‌چیزها و داشته‌های ما ممکن است از جلوی چشمان ما به یک‌باره ناپدید شوند. دازاین جنگ‌زده دوره پس از جنگ را هم چنان جهانی ناامن می‌داند و امنیت موجود را نمی‌بیند، کولبری که شغلش را دائماً از دست می‌دهد ثبات را دیگر نمی‌بیند. فردی که چندین مرتبه دوستان و بستگانش نقض عضو و یا به دلیل انفجار مین از دست داده نگاهش تحت سیطره این رویدادها هست و سایر هستی را نمی‌بیند. از سوی دیگر، این نیست‌هایی که رویدادها از دازاین می‌گیرند، نیست‌هایی هستند که دازاین خواهان هستی آن‌هاست. «ثبات»، «امنیت»، «پیش‌بینی پذیری» نیست‌هایی هستند که دازاین مرزنشین خواهان هستی آن‌هاست. علاوه بر احساس «نگرانی» که بخشی از ساختار وجودی دازاین مرزنشین است؛ «مرکز مواجهه و تلاقی» بودن جهان مرز موجب آشکارگی دازاین به شکلی «اقامت ناگزین» می‌شود بدین معنا که دازاین در جهان مرز از خطر و آسیب محفوظ نیست و همین امر سبب می‌شود تا برعکس جایی که احساس امنیت می‌کند، از آن مراقبت و حفاظت نکند. یقیناً تهدید نهایی برای دازاین مرزنشین مواجهه با «مرگ» است که به‌طور مکرر با آن مواجه است.

نتیجه‌گیری

اندیشه «برساخت» ملتی واحد و یکپارچه زمینه ظهور مرزها را فراهم می‌کنند. در چنین زمینه‌ای مرزها به‌عنوان «ابزار» و «منبعی» برای تعیین حدود سرزمین که یکی از مؤلفه‌های اساسی در برساخت ملت است، تلقی می‌شوند. باوجوداین، مرزها پس از شکل‌گیری خودبودگی‌شان را بر روی دازاین مرزنشین می‌گشایند، خودبودگی‌ای که همواره برای مرزنشینان مسئله بوده است. نخست، مرزها با آشکارگی‌شان به‌عنوان کانون و مرکز مواجهه با هر چیزی معنای هستی خود را از تعاریف ابزاری رها می‌سازند و از طرفی، تصویر خاص خود را از جهان و هستنده‌های اطرافشان را شکل می‌دهند. بخشی از ساختارهای وجودی مرزها «ناپایدار»، «نامن» و «دلهره‌آور» بودن هستند. بر همین اساس مرزها جهان و هستنده‌های اطرافشان را دگرگون می‌کنند و مانع از آشکارگی آن‌ها در خودبودگی‌شان می‌شوند.

دازاین مرزنشینان به جهان مرز پرتاب شده است، جهانی که در شکل‌گیری آن تأثیری نداشته است. دازاین در این جهان زندگی می‌کند و به‌گونه‌ای دم‌دستی با آن ارتباط دارد. «رویدادمندی» جهان مرز گسستی را در نگرش طبیعی دازاین نسبت جهان اطرافش ایجاد می‌کند و دازاین را به اندیشه در مورد هستی این جهان وامی‌دارد. دازاین با اندیشیدن معنای هستی مرز به‌عنوان «در مرکز برخوردها»، «ناپایداری»، «ناامنی» و «دلهره‌آوری» را از آن خود می‌کند و از آنجاکه در جهان مرز بودن بخشی از ساختار وجودی دازاین مرزنشین است درنهایت، دازاین مرزنشین خود را به‌عنوان «انسان همیشه نگران و اقامت ناگزین» آشکار می‌کند.

منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۹۳). *هایدگر و تاریخ هستی*. تهران: نشر مرکز.
- احمدی، بابک. (۱۳۹۸). *هایدگر و پرسش بنیادی*. تهران: نشر مرکز.
- توکلی‌نیا، جمیله و شالی، محمد. (۱۳۹۱). نابرابری‌های منطقه‌ای در ایران. *فصلنامه آمایش محیط*، ۱۸.
- حسینی، عباس. (۱۳۸۶). *جهانی‌شدن و امنیت مرزها در خاورمیانه/ مرزهای ملی: مفاهیم و رویکردها؛ مجموعه مقالات همایش ملی مرزها، به اهتمام پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی دانشگاهی*. تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- دوکولانژ، فوستل. (۱۳۹۰). *آنزاس فرانسوی است یا آلمانی/ ملت، حس ملی، ناسیونالیسم*. ترجمه و گردآوری عبدالوهاب احمدی. تهران: نشر آگه.
- شکوئی، حسین. (۱۳۵۶). *جغرافیای شهری*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کالهن، کریگ. (۱۳۹۲). *ناسیونالیسم (ملی‌گرایی)*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: آشیان.
- کمالی، مریم. (۱۳۹۰). *تحول جایگاه شهر و روستا در عصر رضاشاه*. ضمیمه فصلنامه اسناد بهارستان.
- گلنر، ارنست. (۱۳۸۸). *ناسیونالیسم*. ترجمه‌ی سید محمدعلی تقوی. تهران: نشر مرکز
- لطیفی، غلامرضا. (۱۳۸۸). *نگاهی اجمالی به تعدادی از تئوری‌های مکانی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای*. کتاب ماه علوم/ اجتماعی. ۲۰، ۱۰۹-۱۰۴.
- میرحیدر، درّه و ذکی، قربانعلی. (۱۳۸۱). *بررسی نظام جغرافیایی-سیاسی ناحیه‌ای و امکان‌سنجی آن در ایران*. پژوهش‌های جغرافیایی. ۴۲، ۶۴-۴۹.
- یانگ، جولیان. (۱۳۹۲). *هایدگر و پسین*. ترجمه بهنام خداپناه. تهران: انتشارات حکمت.

لاتین

- Bergland, H. (2007). "Researching entrepreneurship as lived experience", in *Handbook of Qualitative Research Method in Entrepreneurship*/ edited by Helle neergaard, Edward Elgard Publishing.
- Kafle, N. P. (2011). Hermeneutic phenomenological research method simplified. *Bodhi: An interdisciplinary journal*, 5(1), 181-200.
- Kakkori, L. (2009). Hermeneutics and phenomenology problems when applying hermeneutic phenomenological method in educational qualitative research. *Paideusis*, 18(2), 19-27.
- Pick, J. B., Viswanathan, N., & Hettrick, J. (2001). The US-Mexican borderlands region: a binational spatial analysis. *The Social Science Journal*, 38(4), 567-595.
- Pileček, J., & Jančák, V. (2016). Theoretical and methodological aspects of the identification and delimitation of peripheral areas. *AUC GEOGRAPHICA*, 46(1), 43-52.
- Van Manen, M. (1984). "Doing" phenomenological research and writing: An introduction.
- Van Manen, M. (2016). *Researching lived experience: Human science for an action sensitive pedagogy*. Routledge.

Cultural implications of living on borders: A case study of the city of Nosud

Aram Nouri¹, Mohammad Saeed Zakai²

Abstract

Nationalist ideas and economic-spatial inequalities have always sought to reveal aspects of the frontier world; But they do not consider this kind of "openness" to be the borderline world of independent existence and express it in contrast to the centrist world, as a result of which these theories have not achieved the essence and meaning of being in the border world as they should. While these theories are important in revealing aspects of being in the world of borders, this study seeks to reveal what this world is from another aspect by considering an independent existence for the border. Considering an independent existence for the border means that a The historical background makes the openness of the border comprehensible to us, and in turn the border causes the openness of beings and the world around it, in the antique and ontological sense in a special way. The method of this research is a combination of Van Mannen's documentary-analytical method and hermeneutic phenomenology. In this study, purposive sampling was used to select the research samples, which after selecting 18 sampling items, reached theoretical saturation. The findings of this study indicate that the idea of "building" the nation provided the conditions for the openness of the borders, but the borders, after being formed, in their turn affected the way the beings of the world around them became open. Boundaries cause the world around them to become apparent, not in its essence and nature, but in a different way. "Instability", "insecurity", "panic" are the existential structures of the beings of the border world. Just as borders reveal the world around them in a special way, they also affect the "design" of frontier dwellers, revealing frontier dwellers as "anxious and uninhabitable" peoples.

Key words: Borders, the world of frontiers, Heidegger, phenomenology

¹- M.Sc. Department of Sociology, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

*Corresponding Author

aram.noori18@gmail.com

²- Associate Professor, Department of Sociology, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran.